



ماکسیم گورکی

مادر

علی اصغر سروش



www.ketab.ir



مؤسسه انتشارات نگاه

تأسیس ۱۳۵۲



گورکی، ماکسیم، ۱۸۶۸-۱۹۳۶ م.، [مستعار]

Gor'kii, Maksim

مادر / ماکسیم گورکی؛ ترجمه علی اصغر سروش.

تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۱.

۴۵۴ ص.

ISBN: 978-964-351-740-3

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: Matb

این کتاب در سال‌های مختلف توسط مترجمان و ناشران متفاوت منتشر شده است.

۱. داستان‌های روسی - قرن ۲۰ م. الف. سروش، علی اصغر، ۱۳۸۸ - مترجم.

۱۳۹۱ PG۳۴۲۷/م۲۴ ۸۹۱/۷۳۴۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۱۲۳۵۸





ماکسیم گورکی

مادر

علی اصغر سروش

ویرایش و آماده‌سازی: دفتر نگاه

چاپ پنجم، اردیبهشت ۱۴۰۰؛ حروف نگار: زینب زیدآبادی؛ نمونه خوان: مریم محمدحسینی

لیتوگرافی: نگارنگار؛ چاپ: شاهین؛ صحافی: صداقت؛ شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شاب: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۱-۷۴۰-۳

قیمت: ۱۱۰۰۰۰ تومان

تمام حقوق محفوظ است.



مؤسسه انتشارات نگاه

تأسیس: ۱۳۵۲

دفتر مرکزی:

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمری

بین فخر رازی و دانشگاه، پلاک ۶۲، طبقه پنجم

تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱-۶۶۹۷۵۷۰۷

فروشگاه: خ کریمخان، بین ایرانشهر و ماهشهر، پلاک ۱۴۰

تلفن: ۸۸۴۹۰۱۳۸-۸۸۴۹۰۱۹۵



www.negahpub.com



negahpub1@gmail.com



[newsnegahpub](https://t.me/newsnegahpub)



[negahpub](https://www.instagram.com/negahpub)



دربارهٔ ماکسیم گورکی

... ماکسیم گورکی (۱۸۶۸-۱۹۳۶) با نام واقعی «آلکسی ماکسیموویچ پشکوف»^۱ نویسندهٔ رمان، نمایشنامه و مقالات ادبی، زادهٔ نیژنی نووگورود^۲ شهری در روسیه است. شهری که از سال ۱۹۳۲ در ارج نهادن به مقام ادبی او «گورکی» نام گرفت و تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۳۱ دسامبر ۱۹۹۱ به همین نام خوانده می‌شد.

گورکی در خانواده‌ای ده‌گانه به‌عنوان پسر دوم و سوم از میان پنج پسر و یک دختر از دانشکده‌ای به‌نام زندگی کسب کرده بود. پدر و مادر او عاشقانه یکدیگر را دوست می‌داشتند و چون بی‌رضایت پدر عروسی هم از دواج کرده بودند سخت مورد ستم خانوادهٔ دختر واقع گشتند. پدر عروس که خود طعم فقر چشیده و یکباره به تاجری مرفه تبدیل شده بود هرگز نمی‌خواست که دخترش با یک کارگر ساده ازدواج کند. پدر گورکی جوانی کارا و تیزهوش بود و با تلاش بسیار در یک شرکت ساختمانی به‌عنوان کارمند شغلی یافت تا زندگی همسر و فرزندش را به‌خوبی اداره کند. این دوران خوش و کوتاه در سال ۱۸۷۲ به دلیل مرگ وی در اثر بیماری پایان یافت. همسر بیوهٔ او مجبور شد دست کودک چهار ساله‌اش آلکسی را بگیرد و به خانهٔ پدری بازگردد و این آغازی شد بر رنج‌های کودکی که از همان خردسالی مجبور بود برای

1. Aleksei Maksimovich Peshkov

2. Nijniy Novgorod

گذران زندگی کار کند بی آنکه بتواند همانند کودکان دیگر به مدرسه رفته و بیاموزد. با این همه آلکسی خواندن و نوشتن را از پدر بزرگاش که مردی سخنگیر بود آموخت و اندیشیدن به داستان را نیز از قصه گویی های مادر بزرگاش فرا گرفت. در هشت سالگی رفتن به مدرسه ای را تجربه کرد لیکن بر اثر مرگ مادر و عدم بضاعت مالی مجبور به ترک آن شد. زین پس او را برای کار به بیرون از خانه فرستادند و آلکسی برای به دست آوردن دستمزدی که با آن زندگی مادر بزرگ را بچرخاند بی هیچ خستگی کار می کرد. یک سال بعد خانه وانهاد و گریخت و چون تاب رویارویی با مادر بزرگ نداشت شب و روزش را در کنار باراندازهای رود «ولگا» سپری می کرد. سرانجام کاری در آشپزخانه یک کشتی بخار یافت و سر آشپز کشتی نخستین آموزگار زندگی او شد و گورکی زین پس با ادبیات داستانی آشنایی یافت. پشتکار او در خواندن کتاب وادارش کرد تا تلاشی برای ورود به دانشگاه «غازان» کند لیکن در آن زمان به بیهوده بودن این تصمیم پی برد. زندگی در میان فروودستان و سپس آشنایی با محافل روشنفکری و دانشجویی او را به مجامع سیاسی کشاند و آنگاه که در یک انوایی کار می کرد افکار خویش را میان کارگران اشاعه داد. پلیس شهر غازان او را شناسایی کرد و پرونده ای سیاسی برایش تشکیل داد. زندگی تلخ و محنت بار سبب شد که در سال ۱۸۸۷ دست به خودکشی زند و شاید انتخاب نام «گورکی» به عنوان نامی ادبی، ریشه در این زندگی پر رنج داشت چرا که در زبان روسی، گورکی به معنی «آدم تلخ» است. گورکی در آثار داستانی اش گو اینکه از رنج های آدمی می نویسد اما هرگز نویسنده ای بدبین نیست و حتی زمانی که درباره ولگردها و دزدان می نویسد با نگاهی واقع بینانه زندگی این اقشار را ثبت می کند.

از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۳ به سبب داشتن اندیشه های انقلابی رنج تبعید را به جان خرید و با وقوع انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه به حمایت از آن پرداخت. او که اولین داستان اش «ما کارچودرا»^۱ را به سال ۱۸۹۱ در قفقاز منتشر کرده بود

اینک یک چهره ادبی شناخته شده بود و به همین دلیل پلیس تزاری لحظه‌ای او را به حال خود رها نمی‌کرد. در دوران تبعید به «آرزاماس» و بعد از اینکه به «کریمه» منتقل گردید به عضویت آکادمی علوم برگزیده شد اما به دستور صریح شخص تزار نام او از لیست اعضای آکادمی حذف شد و این دستور تزار سبب گردید که آنتون چخوف نویسنده بزرگ روس نیز اعلام کند که هیچ علاقه‌ای ندارد نام او در میان لیست اعضای آکادمی باشد.

بدین‌گونه پلیس تزاری دریافت که با نویسنده‌ای چنین مشهور نمی‌تواند درگیر شود و از آنجا که دستگاه استبداد تزاری پس از واقعه «یکشنبه خونین» خونریزتر شده بود دوستان گورکی برای حفظ جان او بیشتر می‌کوشیدند. در این دوره اجرای نمایشنامه «در اعماق» نام او را در اروپا طنین افکن کرده بود.

در سال ۱۹۰۶ برای جمع‌آوری کمک مالی مبارزه راهی آمریکا شد و در ایام اقامت در این کشور آغاز به نوشتن «مادر»^۱ کرد که امروزه یکی از بهترین نمونه‌های ادبیات کارگری بوده و رسم مبارزه است که دیگر به اثری کلاسیک بدل شده و اقتباس «برتولت برشت» نویسنده، شاعر و نمایشنامه‌نویس آلمانی از آن خود یک اثر معتبر ادبی است. در سال ۱۹۲۶ بر اساس رمان مادر «وسوولود بودوفکین» کارگران روسی فیلمی صامت ساخت که در تاریخ سینمای جهان اثری مرجع است. مبارزه سیاسی و فرهنگی گورکی سبب گردید که نتواند به روسیه بازگردد و ناچار به عنوان یک مهاجر سیاسی در «کاپری» ساکن شد و آنگاه که به مناسبت سیصدمین سال سلطنت رومانف‌ها جشنی برپا شده و عفو عمومی اعلام گردید به روسیه بازگشت. در سال ۱۹۱۷ علائم بیماری سل در او مشاهده شد اما او خستگی ناپذیر می‌نوشت و در همین ایام روزنامه «زندگی نوین» را بنیان نهاد و آن را نشریه‌ای کرد در انتقاد از افراتیون و انقلابی‌نماها و به تدریج منتقد سرسخت آنان شد و با تندروی‌ها و خشونت‌های لنین و بلشویک‌ها به مخالفت برخاست. گورکی در ۱۹۲۲ بیماری‌اش را بهانه کرد و سال‌ها در سورنتو^۲ ایتالیا زندگی کرد و در

سال‌های فرجامین زندگی آنگاه که به روسیه بازگشت با استقبال رسمی دولتمردان شوروی روبرو گردید.

ماکسیم گورکی نویسنده‌ای مردمی و سخت‌کوش بود و گو اینکه بسیاری از منتقدین ادبی، آثار او را به گونه‌ای سرچشمه رئالیسم سوسیالیستی دانستند لیکن گورکی هرگز به این قبیل تقسیم‌بندی‌ها در عرصه ادبیات اعتنایی نمی‌کرد و سبک و شیوه خود را داشت، روش داستان‌گویی او حتی به صورت شفاهی نیز مورد علاقه بسیاری از معاصران او بود. این جمله «لئون تولستوی» بسیار معروف است که خطاب به گورکی گفته بود: «بیا و قصه‌ای برایم بگو، تو بسیار خوب و ماهرانه داستان می‌گویی، قصه‌ای از دوران کودکی‌ات بگو، هرگز باور ندارم که تو روزی کودک بوده‌ای. چنان داستان‌گو هستی انگار که عاقل و بالغ از مادر زاده‌ای.»

گورکی عاشق زندگی، کتاب و موسیقی بود و سونات پیانوی بتهوون در ژمازور را به دلیل تم عملی و شور حماسی‌اش یک سمفونی می‌دانست تا سونات. شیفتگی به موسیقی بتهوون و شخصیت او سبب گردید که به سال ۱۹۱۶ در نامه‌ای خطاب به «رومن رولان» از او بخواهد تا زندگی‌نامه این هنرمند بزرگ را بنویسد.

برخی از آثار مهم گورکی اینهاست: مادر (۱۹۰۷) کلیم سامگین (۱۹۱۴-۱۹۱۲) در اعماق (۱۹۰۲) دوران کودکی (۱۹۱۴-۱۹۱۳) در جستجوی نان (۱۹۱۶) دانشکده‌های من (۱۹۲۳) سه رفیق (۱۹۰۰) و آرتامانوف‌ها (۱۹۲۵).

امروزه بازخوانی رمانی همچون «مادر» که بی‌اعتنا به بار سیاسی و ایدئولوژیک آن در زمره آثار کلاسیک است، مجالی فراهم می‌آورد که با نگاهی ویژه و از افقی دیگر بدان دقیق شویم. و این پرسش در پس ذهنمان جوانه زند: «ادبیاتی که می‌تواند "مادر" داشته باشد، فرزندان هم چون "مرشد" و مارگریتا" نیز خواهد پرورد...»